



انجمن آموزشے دانا

چالش سنت و دم و کراسے

شیعہ و اقتدار سیاسے - بخش سوم

حسن شریعتمداری

## شیعه و اقتدار سیاسی - بخش سوم

در سمینار قبل گفتیم که روحانیت شیعه در دوره صفویه، در ساختاری کمابیش شبیه ساختار کنونی آن شکل گرفت و تبدیل به یک طبقه شد. علاوه بر آن شرح دادیم که چگونه با بهره‌برداری از شبکه وسیع تشکل‌های مردمی، که ابتدا برای مبارزه با اعراب و کمک به ستم‌دیدگان در قالب جنبش فتیان و نهضت شعوبی و اخوان الصفا شکل گرفته و سپس در اتحاد با گروه‌ها و فرقه‌های صوفی تشکل مذهبی یافته بودند، توانست به یک نهاد قدرتمند مردمی که دارای شبکه وسیع اجتماعی بود تبدیل شود. حال تحول جالب دیگری را که از دوران صفویه شروع شد، پی می‌گیریم. فقیهان و متکلمان لبنانی بحرینی و عراقی به امر مؤسس سلسله صفویه، برای تعلیم فقه و شریعت، به صوفیان از جان گذشته و پرشوری که جز عشق به ولایت چیزی در چپته نداشتند، به ایران آمدند و به سرعت در تربیت فقها و گرفتن زمام امور دینی از دست صوفیان موفق شدند. اما رهبری معنوی و عرفانی شاهان صفوی و همه‌گیر شدن سنن و آداب و گفتار صوفیانه در اجتماع، گریبان فقها را نیز گرفت و به زودی نسلی از فقیهان عارف پدید آمدند که با وجودیکه بنیاد مذهبی صوفیه، یعنی خانقاه و شبکه مردمی آنان را از دستشان گرفته بودند، ولی خود نیز بتدریج تحت تأثیر عرفان متعالی یا همان ابر روایت عرفانی و نثر و شعر آنان قرار گرفتند. این فقیهان عارف، به بسط حکمت و عرفان در حوزه کلامی شیعه پرداختند و با توجه به زمینه دوگانه موجود در جامعه، یعنی سابقه تاریخی وجود فرقه‌ای مهم از صوفیان شیعی مجاهد و همچنین اراده مؤسسين این فقه‌ها به میدان دادن به فقیهان، برای تعلیم اسلام فقه‌ای و علم کلام منسجم و قابل ملاحظه‌ای شیعی، توانستند هر دو وجه فقهی و عرفانی رادرهم بیامیزند. میرفندرسکی، شیخ بهایی و میر داماد، ملاصدرا و دو داماد او ملامحسن فیض کاشانی و ملاحسین لاهیجی از فقیهان عارف برجسته دوران صفویه می‌باشند. این مکتب جدید از ابتدای تأسیس خود مورد مخالفت علما و فقیهانی قرار گرفت که با این نقش دوگانه فقها موافقت نداشتند و آن را انحراف از مذهب به شمار می‌آوردند. به طوری که ملاصدرا بر اثر مخالفت علمای شیعه سنتی، به قصبه کهک قم تبعید شد.

تمرکز و امکانات جدید روحانیت شیعه، در دوره صفویه رابطه تقلید را در بین مجتهدین و شیعیان ساختار من نمود.

اولین رساله عملیه به نام جامع عباسی که تا همین اواخر یعنی قبل از دوره آیت‌الله اصفهانی مورد رجوع مردم بود به وسیله شیخ بهایی نگارش یافت. معروف است که تبعید ملاصدرا به وسیله روحانیون دیگر بیشتر به خاطر مخالفت او با مسئله تقلید بود. به این ترتیب نه تنها روحانیت صاحب یک طبقه منسجم و یک شبکه گسترده اجتماعی و دستگاه تبلیغی و عزاداری شده بود، بلکه اکنون آن‌ها، بر روایت جهان باستان را نیز از عارفان و رابطه مرید و مرادی را از صوفیان بعاریت گرفتند و نهادی منحصربه‌فرد و ویژه با استقلال مالی و نزدیکی به توده مردم ساختند که در نوع خود بی‌سابقه و بی‌نظیر بود. اکنون می‌توانید، سابقه تاریخی روحانیت را با بازار و اصناف پیشه‌ورن و لوطیان و توده مردم دریابید.

علاوه بر آن قدرت روحانیت حایل بین حکومت و مردم بود. احتیاج دوگانه حکومت و جامعه به روحانیت که یکی مشروعیت الهی و دیگری حداقلی از قانون مداری و قضاوت را در قالب فقه از او طلب می‌کرد باعث شد تا طبقه روحانیت مانند یک میانجی بین طبقه حکومت‌گرو مردم عمل نماید.

حال به دید عرفانی شیعی و رابطه آن با ولایت فقیه می‌پردازیم:

ولایت در لغت به معنای دوستی و محبت و همچنین به معنای امیری و تسلط است و در اصطلاح دینی به محبت مؤمنین به خاندان پیامبر گفته می‌شود. در واقعه غدیر خم در سال دهم بعثت، پیامبر به کسانی که از حج با او برمی‌گشتند، در محلی بنام غدیر خم خطاب نمود که:

من هو مولاه و هذا علی مولاه یعنی هر که را من مولای اویم علی نیز مولای اوست. اختلاف اساسی در بین اهل سنت و شیعه در معنای کلمه ولی است. اهل سنت ولی را به معنای دوست و شیعه ولی را به معنای امیر و حاکم استنباط می‌کنند.

شیعه امامان را ولی، یعنی حاکم خود می‌دانند. البته همان‌طور که گفته شد ولایت امامان را حکومت باطنی آنان بر هستی می‌دانند. یعنی برای آنان نیز مانند پیامبر، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی قائل‌اند. یعنی به عقیده شیعه احتمالاً به تأسی از عقاید اسماعیلیان، امام در مرتبه ای است، که نه تنها به اسرار هستی آگاهی دارد، بلکه به اذن خدا می‌تواند در تکوین هستی نیز دخالت کند (ولایت تکوینی) و همچنین بر مردم در قبال اراده آنان تسلط حقوقی شرعی و عبارت دیگر (ولایت تشریحی) دارد.

در مسالک عرفانی وحدت وجودی، عارف در مرحله قناء فی الله یعنی نیستی در ذات پروردگار به مرحله ولایت کامل می‌رسد و به انسان کامل تبدیل می‌شود. و در مرحله بقاء بالله یعنی زندگی متکی به خدا، در بین مردم حضور می‌یابد و ولی کامل آنان می‌شود.

اقطاب صوفیه، شاید آن‌ها هم به تأثیر از تعلیمات اسماعیلی، خود را در مرحله فناء عی الله و بقای بالله ولی کامل و انسان کامل می‌دانند. گفتیم که لقب شاه اسماعیل صفوی مرشد کامل بود. او خود را خدای مجسم می‌دانست. همان‌طور که گفته شد اغلب قطب‌های صوفیه، خود را شاه و ولی می‌خوانند. یعنی فره ایزدی را که باعث تسلط و ولایت بر مریدان می‌شود در وجود خود مسلم فرض می‌نمایند. در شاخه ای از فقه شیعه، پس از نزدیکی با عرفان در عصر صوفیه، مفهوم ولایت گسترشی مضمونی یافت و ولایت ائمه شیعه در حدود محدودی به فقیهان منتقل شد. محقق کرکی اولین فرد است که با استفاده از موقعیت جدید روحانیت، در رساله نماز جمعه خود به این توسعه مفهومی ولایت اشاره دارد. به‌طور کلی در زمان صوفیه ولایت بر ولایت عرفی و ولایت شرعی تقسیم می‌شد. ولایت عرفی یعنی سیاست خارجی و امور حکومتی و اجرا حدود و تعزیرات شرعی در دست حکومت و عبادات و مناسک و امور حسبیه در اختیار فقها بود. امور حسبیه یعنی کارهای جاری مسلمانان و علاوه بر عقد و طلاق و خمس و زکات و حج، اغلب به مواردی اطلاق می‌شود که متصدی انجام بخصوصی نداشته باشد مانند رسیدگی به یتیمان و اموال صغیران و از این قبیل...

دو موضوع مهم باعث اصرار روحانیت در توسعه اختیارات ولایت به فقیه بود: یکی احتیاج حکومت به قاضی و مفتی و دیگری جواز شرعی استفاده از خمس برای فقیه که او بتواند با استفاده از عنوان ولایت عامه فقها در زمان غیبت و با توسعه معنای غنائم در آیه خمس از غنائم جنگی به هرگونه دستاورد مردم، خود را محق به دریافت یک پنجم از درآمد آنان و مصرف آن در امور دینی و اجتماعی بنماید. البته با وجود مرشد ولی کامل، یعنی شاه اسماعیل انتقال چنین ولایتی به روحانیون کار ساده‌ای نبود و بسیار محتاطانه انجام می‌گرفت. اما شاهان بعدی صفوی خود نیز می‌خواستند که از مقام مرشدی و ولایت صوفیان به اریکه شاهنشاهی ایران بر کشیده شوند. آن‌ها به روحانیت برای مشروعیت بخشی به سلطنت احتیاج داشتند. در دوره شاه تهماسب، روحانیون مشکل بزرگی به این کار نداشتند و از حمایت حکومت برخوردار بودند. همان‌طور که گفته شد روحانیت به دو گروه فقه مدار و فقیه عارف تقسیم شده بود. فقه مداران قوی‌تر بودند و آن‌ها با توسعه ولایت به بیش از امور حسبیه و حداکثر تصدی امر قضاوت موافق نبودند. ولی برعکس‌آنان فقهای عارف تا مرز وحدت وجود پیش می‌رفتند. ملاصدرا در کتاب معروف خود اسفار اربعه با بهره‌گیری از استدلال‌های فلسفی و کلامی، حکمت شیعی را با عرفان صوفیان وحدت بخشید. ولی فقیهان عارف این وحدت معنوی را کار هر فقیهی نمی‌دانستند و اصولاً برای وحدت با ذات خداوند فقاقت را شرط نمی‌دانستند. این است که در روحانیت به مثابه یک نهاد اجتماعی آنچه پیش می‌رفت نظریه فقیهان بوده و نه فقیهان عارف.

اما از سوی دیگر، اکنون حال و هوای صوفیان پشتیبانی حکومت یافته بود و فضای عمومی بکام عارفان بود. این است که فقیهان عارف، اگرچه رسمی فقها را نداشتند ولی همواره جایگاه اجتماعی قابل ملاحظه‌ای داشته و در حکومت نیز از پشتیبانی برخوردار بودند.

روحانیت هر روز قدرت بیشتری می‌یافت. بخصوص که در دوران بعد از صفویه، به استثنای دوران نادر شاه، حکومت‌ها فاقد انتظام و قدرت کافی بودند. با بر سر کار آمدن ایل قاجار، آغامحمدخان سر سلسله قاجار، امپراتوری وسیعی را برای فتحعلیشاه به ارث گذاشت. دوران آغامحمد خان، دوران تأسیس سلسله قاجار بود و او مشروعیتش را از شمشیر خود و نیروی نظامی می‌گرفت. ولی فتحعلی خان لقب شاهی را خود به نام خویش افزوده بود و باین علت احتیاج تام به مشروعیت بخشی آن توسط علما داشت روحانیت شیعه پس از گذراندن دوران‌های نامساعد پس صفویه، حال فرصت مجددی یافته بود تا در یک دولت شیعی خود را دوباره قوام بخشد. فتحعلیشاه مانند شاهان صفوی مرشد صوفی نبود. او یک خانزاده از ایل قاجار بود و به این جهت برای بر کشیده شدن به مقام شاهی، ناچار به ملا احمد نراقی متوسل شد. ملا احمد نراقی، برجسته‌ترین روحانی زمان خود بود. او یک فقیه عارف بود. مثنوی طاق‌دیس که تقلیدی از مثنوی مولویاست، مجموعه اشعار عارفانه او است. او به توسعه ولایت فقیه قائل بود، درحالی که در زمان غیبت امام دوازدهم فقیه را با اختیارات وسیعی جانشین او می‌دانست. بنا بر این عقیده بود که او به فتحعلی شاه اجازه حکومت را نیابتاً تفویض کرد. معنای این کار این بود که حق حکومت را مه دراصل از آن فقیه است، ملا احمد خود به فتحعلی خان واگذار می‌کند تا او مشروعیت حکومت بیابد و فتحعلی شاه شود. این کار یک تغییر بنیادین در توسعه مفهوم ولایت عرفانی به ولایت سیاسی و نقطه عطفی در تاریخ قدرتمندی روحانیت بود. او سپس کتاب معراج السعاده را نوشت که کتابی اخلاقی است ولی بخش مهمی از آن فقه سیاسی و دستورالعمل شیوه حکومتگری به فتحعلی شاه بود تا او مطابق با آئین شرعی تشیع حکومت نماید. میدانیم که به طور سنتی روحانیون در شهرها و روستاها نفوذ بیشتری داشتند و نفوذ فرقه‌های صوفی در میان ایل‌ها بیشتر بود. با افزایش تدریجی شهرنشینی و کم شدن زندگی ایلی در دوره قاجار، به افزایش نفوذ روحانیت یاری رساند. در اواخر دوران قاجار، حکومت عثمانی نیز ضعیف شده و حوزه روحانیت شیعه در نجف نیز اقتدار قابل ملاحظه‌ای یافته بود. حوزه نجف نیز عمدتاً در دست علمای ایرانی بود. دومین نمایش قدرت روحانیت در تحمیل جنگ دوم ایران و روس با فرمان جهاد ملا احمد نراقی و سید محمد مجاهد به فتحعلی شاه بود. نفوذ روحانیت در این دوره به قدری بود که فتحعلیشاه در جواب سفیر روس نوشت که تکلیف جنگ با علماست. متأسفانه این جنگ نیز مانند جنگ اول ایران و روس به شکست فاحشی منجر شد و باعث از دست رفتن اراضی وسیعی از ایران گردید. سلسله ایل تبار قاجار که از ابتدا نیز با بحران مشروعیت دست و پنجه نرم می‌کرد، پس از شکست از روسیه ضعیف‌تر نیز شد و از آن پس عملاً کارگزار روحانیت گردید. اواخر دوره فتحعلی شاه مصادف با حضور انگلستان در همسایگی ایران بود. شکست از روسیه باعث تقویت نفوذ انگلستان در ایران گردید. بیداری ملی ایرانیان به تدریج در اثر شوک این شکست شکل می‌گرفت. روحانیت که خود حکم به جهاد داده بود و عامل شکست شده بود، اینک در وارد کردن اتهام و طن فروشی و بی‌لیاقتی به حاکمان ایران با مردم همصدا گردیده بود. آشفتگی اوضاع اجتماعی به نهایت خود رسیده بود. اروپا به عنوان یک قدرت تازه‌نفس، به شرق حضور پیدا کرده بود و رقابت روس و انگلیس ایران را هرروز با حادثه تازه‌ای رودررو می‌نمود.

### دوران ناصری

دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه، دوران شروع تغییر و آغاز فروپاشی بنیان‌های سنتی اجتماع ایران است. هم‌زمانی این ضعف مفرط جامعه ایران با آغاز توسعه و ترقی حیرت‌انگیز اروپا همراه است. در این زمان اکثریت جامعه ایران از بی‌اطلاعی و بی‌سوادی رنج می‌برد. معدود افراد روشن‌فکر به خانواده‌های حکومتگرو گاه‌ها به روحانیت تعلق داشتند. به تدریج، قشری باریک

از روشن‌فکران تشکیل می‌شدند. قائم‌مقام و امیرکبیر، گام‌هایی در برقراری تنظیمات مدرن، همگام با تغییر ساختار حکومت دادند. اولین مدرسه عالی برای آموزش علوم جدید، به نام دارالفنون به دست امیر کبیر تأسیس شد. در نظر اغلب مذهب‌دین این دوره، تنظیمات مدرن حکومتی و آشنایی با فنون و تکنولوژی نوین از ضروری‌ترین و مهم‌ترین اقداماتی شمرده می‌شد که می‌توانست عقب‌ماندگی ایران را نسبت به غرب جبران نماید. در عصر ناصری جامعه همگن و سنتی ایران به تدریج در رودررویی با تمدن غرب به دو بخش سنتی و مدرن تقسیم شد. این پدیده در سازمان روحانیت نیز اثرگذار بود. روحانیت هم مانند بقیه جامعه تحت تأثیر مدرنیته به دو بخش تقسیم گردید. برخی در صدد همراهی و هماهنگی مذهب با تغییرات ناگزیر اجتماعی بودند و بخشی معتقد به اعمال اقتدار بیشتر برای بازداري حکومت و اجتماع از روی‌گردانی از شیوه سنتی کشورداری و زندگانی اجتماعی. برای اولین بار بخشی در جریان مذهبی به وجود آمد که با وجودی که آن زمان چنین نامی با خود ننهاده بود به نوعی نیای فکری روشن‌فکران مذهبی بعدی بود. سیدجمال‌الدین اسدآبادی و همفکرانش چاره جبران عقب‌ماندگی را در اتحاد مسلمین و بازگشت به صدر اسلام می‌دیدند. به عقیده آنان اسلام حقیقی، خود همه چیز را در خود داشت، و کاستی‌ها همه از مسلمانان غافل و جاهل بود. او بنیان گزار اسلام سیاسی نوین بود. گروه دیگری نیز در حلقه روشن‌فکری ظهور کردند که نیای فکری ملی‌گرائی نوپای ایرانی شدند. ملا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، ملک‌خان و میرزا آقا تبریزی از سران این اندیشه می‌باشند. این اندیشه نیز بازگشت به ایران باستان را راه برون رفت از عقب‌ماندگی می‌دانست. گروه اول ضد و یا در رقابت با تمدن غرب بودند و مبارزه با آن راه تقویت اسلام می‌دانستند و گروه دوم به شدت ضد غرب بودند و جایگزینی اسلام با دینی ایرانی را تنها راه‌هایی از سلطه فرهنگی اسلامی - عربی میدانستند.

در این میان و بموازات همه ماجراها، قدرت روحانیت هر روز بیشتر می‌شد. هنگامی که شاه برای تأمین هزینه سفر خود به فرنگ، امتیاز تجارت توتون و تنباکو را برای مدت ۵۰ سال به کمپانی رژی انگلستان داد، علمای ایران به مخالفت با آن پرداختند و علمای نجف را با خود همراه نمودند. پس از مخالفت گسترده علما ایران با امتیاز تنباکو، میرزای شیرازی که مرجع تقلید مهم جهان تشیع و مقیم سامرا بود، فتوای معروف تحریم تنباکو را داد. معروف است که این تحریم بقدری مورد استقبال عمومی قرار گرفت که مادرشاه نیز در دربار، قلیان خود را به علامت همراهی با فتوا شکست. ناصرالدین شاه به ناچار در مقابل قدرت روحانیت تسلیم شد و قرارداد را لغو کرد.

روحانیت با احساسات ملی در مخالفت با تسلط غرب به اجتماع و اقتصاد ایران همراهی میکرد، و مردم را برای مبارزه با امتیازات فراوانی که ناصرالدین شاه به دو قدرت خارجی یعنی روس و انگلیس می‌داد، به کمک شبکه گسترده خود بسیج می‌نمود و به نفوذ و قدرت خود می‌افزود. در اینجا بر سر آن نیستیم که نفوذ دو همسایه خارجی را در روحانیت، حکومت و قشر روشن‌فکری بررسی کنیم. با وجود همه نفوذهای، گفتمان غالب در جامعه و روحانیت ضد غربی بود و این هم رایی به گسترش نفوذ و محبوبیت روحانیت در توده مردم کمک می‌کرد.

در یک شهر مذهبی مانند اصفهان، در دوره حاکمی ظل‌السلطان که یکی از ستمگرترین شاهزادگان قاجار بود، عملاً یک دولت موازی اسلامی به وسیله روحانی مهم و ثروتمند شهر، آقا نجفی اصفهانی تشکیل شده بود. او حدود ۵۰۰۰ طلبه چماق دار داشت که به آنها مستمری می‌داد و راساً زمین‌های مردم را با متهم کردن آنان به بایگیری مصادره می‌نمود و آنان را گردن می‌زد و زندانی می‌کرد و تبعید می‌نمود. سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه، با ترور او به دست یکی از طرف‌داران سیدجمال‌الدین اسدآبادی به پایان رسید. اسلام سیاسی در ایران با ترور و خشونت شروع شد و هنوز نیز این روش نهادینه در آن ادامه دارد. در این زمان دیگر روحانیت در صحنه اجتماعی و سیاسی حضوری تعیین‌کننده و مستمر داشت. انقلاب مشروطیت، شکاف بخش سنتی و مدرن جامعه را به درون سازمان روحانیت کشانید و اختلافات موجود در بخش اصلاح‌طلب و اصول‌گرای روحانیت را به یک شکاف

واقعی تبدیل نمود. به طوری که مرجع تقلید معروف شیعه در نجف یعنی آخوند خراسانی، در جواب روحانی اصول‌گرا و معروف تهران فضل‌الله نوری که به جای مشروطه خواستار مشروعه بود نوشت: «ای گاومجسم، مشروطه مشروعه نمی‌شود».

انقلاب مشروطه پیروز شد و شیخ فضل‌الله نوری به وسیله انقلابیون اعدام گردید. این اقدام، نه گسل اجتماعی بین دو بخش سنتی و مدرن جامعه را التیام بخشید و نه باعث یکپارچگی مجدد روحانیت شد. همان‌طور که در سمینارهای قبل باز گشودیم، در صحنه نظری هیچ کدام از این بخش، از ناخودآگاه تاریخی و ذهنی خود نگسسته بودند. آنان فقط به دنبال نتایج ملموس و عملی مدرنیته چندوجهی و پیچیده نمی‌بودند که در غرب پدیدآمده بود، تا بدان طریق عقب‌ماندگی ایران را جبران کنند. بباور من، بیش از آنکه آن‌ها را به تقلیل‌گرایی در مفاهیم دموکراتیک و در سازش غیر اصولی با روحانیت متهم کنیم، باید به درک سطحی آنان از رابطه ظواهر مدرنیته و دموکراسی با جهان‌بینی علمی و فلسفی عصر مدرن اشاره نماییم.

طبیعی است که آشنایی ابتدایی آنان با جهان غرب و مفاهیم مدرن، نمی‌توانست کافی باشد و ما نمی‌توانیم از آنان انتظار زیادی در درک ماهوی این مفاهیم جدید داشته باشیم.

به این ترتیب در دوره قاجار، روحانیت و روشن‌فکران ایران هر دو پای به دوران جدیدی گذاشتند که در صف‌آرایی آنان در مقابل هم و نیز در تقسیم هر دو آنان به گروه‌های جدید، نقشی اساسی داشت. در درس‌های بعد موضوع را پی خواهیم گرفت از حضور شما در این سمینار بسیار متشکرم.